

فلسفه واگذاری حق طلاق به مردان

دکتر حسن فلاح احمدچالی (بابلی) استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی بابل
چکیده:

در این نوشتار که با عنوان «فلسفه واگذاری حق طلاق به مردان در شرایط طبیعی» و با روش تحقیق کتابخانه ای به رشته تحریر درآمد، ضمن بیان انواع کرامت ذاتی و اکتسابی انسان، گفته شد به اینکه زنان در آفرینش و کمال پذیری همتای مردان بوده و ازدواج، یک نیاز و طلاق، یک ضرورت است. در ادامه این نوشتار راهکارهایی را که دین اسلام برای قبل و یا هنگام وقوع طلاق و یا پس از وقوع آن برای کاهش آمار طلاق در جامعه ارائه نموده است، مورد اشاره قرار گرفت و آنگاه ضمن بیان تاریخچه طلاق، گفته شد به اینکه واگذاری حق طلاق به مردان در شرایط طبیعی منطقی ترین راهکاری است که در نظام حقوقی اسلام و در راستای تحقق عدالت و به منظور صیانت از جایگاه والای خانواده در نظام اجتماعی ارائه شده است. تساوی - نه تشابه - حقوق زنان با مردان نیز از دیگر مطالبی است که در این مقاله مورد اثبات قرار گرفت.

وجود حق فسخ برای زنان در مواردی خاص و نیز مشروعیت اخذوکالت برای زنان از طریق شرایط ضمن عقد و همچنین مشروعیت طلاق زن از طریق محاکم قضایی در موارد اضطراری از قبیل افتادن زن در عسر و حرج، واستنکاف یا عجز شوهر از پرداخت نفقه زن و یا مفقودالاثرت شدن شوهر و... از جمله راهکارهایی است که در نظام حقوقی اسلام ارائه شده و مانع آن خواهد بود که مردان بتوانند از حق طلاق برای خویش استفاده ابزاری نموده و یا آن را زمینه ای برای اعمال فشار و یا سلطه بی چون و چرا برای زنان قرار دهند.

واژگان کلیدی: فلسفه، حق، طلاق، مردان، زنان، تساوی، تشابه و...

پیش درآمد:

الف: زنان، همتای مردان در آفرینش و کمال پذیری:

با برداشت از آموزه های دینی می توان گفت که: انسان دارای دو کرامت است که عبارتند از:

۱- کرامت ذاتی

۲- کرامت اکتسابی

بر اساس صراحت آیاتی چند از کلام الله مجید، از جمله آیه شریفه « و لقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم فی البرّ و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقناه تفضیلاً» (اسراء، آیه ۷۰) انسان ذاتاً بر دیگر موجودات برتری دارد و این کرامت ذاتی، عام و فراگیر بوده و همه افراد و مصادیق انسان اعم از زن و مرد را دربر می گیرد.

انسان علاوه بر این کرامت ذاتی، از کرامت دیگری نیز برخوردار است که اکتسابی است و آیه

شریفه « یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم ان الله علیم خبیر » (حجرات، آیه ۱۳) به این نوع از کرامت اکتسابی انسان که از طریق «تقوا» حاصل می شود، اشاره دارد. و جالب است بدانیم که وجود واژه «بنی آدم» در آیه نخست و نیز وجود واژه «ایها الناس» در ابتدای آیه دوم گویای آن است که هیچیک از کرامت های ذاتی و اکتسابی انسان به مردان اختصاص نداشته و زنان، هم در آفرینش، و هم در کمال پذیری همتا و همپای مردان و در ردیف آنان می باشند و از واژه «من انفسکم» در آیه شریفه « و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها... » (سوره روم، آیه ۲۱) نیز به دست می آید که: خداوند زنان را از جنس مردان آفریده و زنان در آفرینش و در هر دو بعد روحی و جسمی با مردان وحدت گوهری و ماهوی دارند و نیز بیانگر آن است که زن بودن نقص نبوده همانطور که مرد بودن نیز کمال تلقی نمی شود.

با توجه به این اصل مسلم، می توان گفت که واگذاری بعضی از حقوق از جمله حق طلاق به مردان به معنای برتری مردان بر زنان نبوده و به طور حتم به لحاظ مصالح ارزشمندی است که بر این حکم مترتب می باشد.

آری! بازگشت ضمیر «مؤنث» به «آفتاب»، و ضمیر «مذکر» به «ماه» در لسان عرب از عظمت آفتاب نگاهد و بر فضیلت ماه نیفزاید.

ب: ازدواج، یک نیاز، و طلاق، یک ضرورت:

هر چند که براساس مدلول صریح آیه شریفه « و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها... » (سوره روم، آیه ۲۱) آفرینش زنان از جنس مردان برای آرامش مردان بوده و پیوند مقدس ازدواج، آرامش مردان و زنان را در پی خواهد داشت؛ لکن به خاطر اینکه این پیوند، در راستای تأمین نیازهای روانی و جسمی آدمی و از جمله قراردادهای اجتماعی است و می بایست همچون دیگر قراردادهای اجتماعی قابل جدایی و گسست باشد، و گاه نیز عللی پیش می آید که زن و مرد یا یکی از آن دو از دیگری تنفر یافته و این تنفر، تداوم زندگی مشترک زن و مرد با هم را غیرممکن، و یا طاقت فرسا و مملو از مفاصد می نماید، لذا «طلاق» به معنای «گسست پیوند زناشویی» و به عنوان یک «نیاز فطری» و «ضرورت اجتماعی» جایگاه خویش را پیدا می کند و همچون ازدواج در طول تاریخ و در تمامی جوامع انسانی و به عنوان یک «سنت اجتماعی پایدار» مطرح بوده و خواهد بود و اسلام نیز با ارائه راهکارهایی که وقوع آن را به حداقل ممکن برساند، آن را به رسمیت شناخته و بر آن صحنه گذاشته است. و با اینکه در دیانت مسیح برای هیچیک از زن و مرد حق طلاق وجود ندارد و پیوند زناشویی تنها زمانی قابل گسست است که زن مرتکب زنا شده باشد، با این حال محاکم قضایی در جوامع مسیحی به لحاظ اینکه طلاق را یک ضرورت اجتماعی و از جمله امور فطری و نیازهای روحی و روانی طرفین می دانند، حکم به طلاق داده و در عمل آن را به رسمیت می شناسند؛ علاوه اینکه، متارکه زن و مرد در جوامع مسیحی بدون وقوع طلاق که هر دو را در یک بلا تکلیفی ممتد قرار می دهد، باعث وقوع مفاصد اخلاقی شده و یا باعث می شود که هر یک از آن دو برای خود به طور غیر رسمی همسر یا همسرانی را برگزینند.

با توجه به ضرورت طلاق به عنوان یک نیاز روحی و فطری و ضرورت اجتماعی، یا باید بگوییم که باید ازدواج را همواره به صورت موقت برپا نموده و ازدواج دائم را به طور کل منتفی بدانیم و یا اینکه برپایی ازدواج ها به صورت دائمی را به رسمیت شناخته و لکن با اتخاذ راهکارهای مناسب و منطقی، گسست آن را نیز در صورت ضرورت پیش بینی کنیم.

نگارنده را اعتقاد بر آن است که راهکار اول، یعنی برپایی تمامی ازدواج ها به صورت موقت، اعتماد به زندگی مشترک را از طرفین سلب نموده و باعث می شود که نهاد خانواده که اصلی ترین و زیربنایی ترین و تأثیر گذارترین نهاد اجتماعی است و باید از استحکام خاصی برخوردار باشد، همواره متزلزل باشد و دغدغه های مداوم و نگرانی های ممتد نیز همواره وجود زن و شوهر را بیآزارد و مشکلات عاطفی و روانی زیادی را بر زن و مرد و فرزندان آنها وارد می سازد، لذا عقل و فطرت سلیم و بر مبنای آن، شرع مقدس اسلام حکم می کند که ضمن به رسمیت شناختن ازدواج موقت به عنوان یک راهکار مناسب برای موقعیت های خاص و مقطعی، ازدواج دائم را به عنوان اصلی ترین و فراگیرترین راهکار به رسمیت شناخته و با ارائه راهکارهای مناسب و منطقی گسست آن را نیز پیش بینی نماید.

ج: طلاق، ویرانگر خانه ها و منفورترین حلالها:

هرچند که طلاق یک امر ضروری و وقوع آن در یک جامعه به عنوان یک ضرورت اجتماعی اجتناب ناپذیر است، لکن در فرهنگ دینی از طلاق به لحاظ آثار زینبار عاطفی و اجتماعی ناشی از آن شدیداً مذمت شده است که به نقل چهار روایت در این زمینه می پردازیم:

۱- امام صادق-ع- از رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- روایت کرد که فرمود: «... ما من شیء احب الله عزوجل من بیت یعمر بالنکاح، و ما من شیء ابغض الی الله عزوجل من بیت یخرب فی الاسلام بالفرقه یعنی الطلاق= هیچ خانه ای در نزد خداوند محبوبتر از خانه ای که با ازدواج آباد می گردد نیست و هیچ چیزی در نزد خداوند منفورتر از آن نیست که خانه ای در اسلام با جدایی یعنی طلاق ویران گردد» (وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۶۶، ح ۱، باب ۱۱ ابواب مقدماته و شرائطه).

از این روایت به خوبی استفاده می شود که ازدواج، باعث عمرانی و آبادانی خانه ها و طلاق، ویرانگر آن است.

۲- در روایت دیگری به همین مضمون می خوانیم که امام صادق-ع- فرمود: «ان الله عزوجل یحبّ البیت الذی فیهِ العرس و یبغض البیت الذی فیهِ الطلاق، و ما من شیء ابغض الی الله عزوجل من الطلاق= خداوند خانه ای را که در آن عروسی برپا می شود، دوست می دارد و خانه ای را که در آن طلاق واقع می شود، دشمن می دارد و هیچ چیز در نزد خداوند منفورتر از طلاق نیست» (وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۶۷، ح ۲ و الفروع من الکافی، ج ۶، ص ۵۴، ح ۳)

۳- امام صادق-ع- فرمود: «ما من شیء مما احلّه الله ابغض الیه من الطلاق و ان الله عزوجل یبغض المطلاق الذوّاق= چیزی از آنچه که خداوند حلال فرمود در نزد خداوند منفورتر از طلاق نیست، به درستی که خدای عزوجل طلاق دهنده هوسباز را دشمن می دارد» (وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۶۶، ح ۵)

۴- از پیامبر- ص- نیز روایت شد که فرمود: «تزوجوا و لا تطلقوا فان الطلاق يهتزمه العرش» از دواج کنید و طلاق ندهید؛ که طلاق، عرش الهی را به لرزه درمی آورد» (وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۶۸، ح ۷).

د: راهکارهای اسلام در زمینه پیشگیری از طلاق و یا محدودسازی آن:

در اسلام برای پیشگیری از طلاق و یا محدودسازی آن و یا برای انصراف شوهر از طلاق پس از وقوع آن راهکارهای مناسبی ارائه گردید:

دعوت مردان به صبر و بردباری در زمان ناخرسندی از عملکرد زنان، و پند و اندرز به زنان ناسازگار، و ترک بستر و روابط جنسی با آنان، و نیز تأدیب و کتک زدن آنها، همچنین ضرورت تعیین دو نفر از طرف زن و شوهر به عنوان حَکَم برای انجام مذاکرات اصلاحی و رفع اختلافات زناشویی و وجوب محلل پس از طلاق سوّم، از جمله راهکارهایی است که اسلام برای پیشگیری از وقوع طلاق ارائه فرمود. و در صورت کارساز نبودن راهکارهای مذکور و قرار گرفتن زن و مرد در آستانه طلاق، با وضع دو حکم مبنی بر اینکه وقوع طلاق حتماً باید در زمان پاکی زن از خون حیض باشد آنهم در زمانی که در آن طهر- پاکی- عمل زناشویی صورت نگرفته باشد و صیغه طلاق نیز حتماً باید در حضور دو شاهد عادل مرد اجراء شود، حتی الامکان از وقوع طلاق پیشگیری و یا آن را محدود ساخته است. جالب است که اسلام برای انصراف شوهر از طلاق پس از وقوع آن نیز راهکارهایی را ارائه کرد که داشتن حق رجوع به زندگی مشترک در زمان عده در طلاقهای رجعی، و نیز صدور حکم به بقاء زن در خانه شوهر در زمان عده و همچنین جواز آرایش زن مطلقه برای شوهرش در این دوران از جمله راهکارهای ارزشمند دین مبین اسلام برای انصراف شوهر از طلاق پس از وقوع آن می باشد.

علاوه اینکه در روایات می خوانیم کسانی که بدون عذر موجه و صرفاً به منظور دستیابی به لذات جنسی و به انگیزه تنوع طلبی همسرشان را طلاق می دهند، مورد لعن و نفرین الهی قرار خواهند گرفت و این فرموده رسول خدا- ص- است که: «ان الله عزوجل يبغض او يلعن كل ذوّاق من الرجال و كل ذوّاقه من النساء» = خدای عزوجل دشمن می دارد و یا لعنت می کند هر مرد و زن هوسباز را که زود ازدواج و زود طلاق می دهند» (الفروع من الکافی، ج ۶، ص ۵۴، ح ۱ و وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۶۷، ح ۶).

بدیهی است که ارائه راهکارهای پیشگیرانه مربوط به قبل و بعد و حین وقوع طلاق با پشتوانه این تهدیدات تکانه‌دهنده و هشدارهای پیاپی، وقوع طلاق را به حداقل ممکن می رساند و مانع افزایش بی رویه و نگران کننده آن خواهد بود.

ه: تاریخچه طلاق:

قبل از بیان فلسفه واگذاری حق طلاق به مردان در شرایط طبیعی، بیان تاریخچه ای مختصر از طلاق ضروری می نماید؛ لذا می گوئیم در صفحه ۱۱۷ شماره ۱۲ مجله «کتاب نقد» که به بیان مباحثی در پیرامون حقوق زن اختصاص دارد، در مورد تاریخچه طلاق مطالب ارزشمندی نقل شده است که عیناً به نقل آن می پردازیم:

«در تمدنهای بدوی بیشتر پیمان زناشویی به صورت موقت صورت می گرفته است و آثار آن هنوز در برخی از قبایل آفریقایی و سیاهپوستان آمریکایی و اسکیموها وجود دارد. این نوع از پیوند زناشویی پس از گذشت زمان نیازی به تشریفات خاصی برای جدایی زن از شوهر ندارد هرچند در صورت تمایل آن دو قابل تمدید است.

در تمدن سومریها - چهار هزار سال قبل از میلاد- این حق مطلقاً به دست مرد سپرده شده و اگر زن خواهان رهایی از پیمان زناشویی می شد، به مجازات- غرق شدن در آب- محکوم می شد.
در تمدن بابل - سه قرن پس از تمدن سومریها- و قوانین حمورابی، پیمان زناشویی بر پایه روابط موقت و زودگذر بنا نمی شد و اگر خطای زن، ثابت می شد خطایی که شرافت مرد را لکه دار می ساخت، به مرگ محکوم می گردید و یا به جهت سوء رفتار و جرأت بر تقاضای طلاق مجازات می شد.

در تمدن یونانی - مرد حق داشته است هر وقت که بخواهد بدون هیچ عذری زن را رها سازد، یا آن که او را به هرکس که بخواهد، ببخشد و یا آنکه برای پس از مرگ وصیت کند.

در تمدن هند - پیمان زناشویی سه مرحله را گذرانده است:

- ۱- در مرحله اول پیمان زناشویی به صورت جمعی برگزار می شده است جمعی با جمعی دیگر روابط زناشویی داشتند بدون اینکه روابط افراد محدود به فرد خاصی باشد.
- ۲- در مرحله دوم و در عصر مادر سالاری، فقط زن حق طلاق داشت.
- ۳- در مرحله سوم و دوران پدرسالاری، طلاق محدود به مواردی می شد که خیانت همسر ثابت می گردید و یا توافق هر دو طرف حاصل می شد.

در شریعت یهود - به مجرد اینکه مرد از زنش ناراضی باشد، مطلقاً می تواند او را رها سازد. پیوند زناشویی به مجرد نیت، قابل گسست است و نیازی به اثبات و ابراز نیست، شرایط و تشریفات خاصی ندارد با این وجود به مردم توصیه شده تنها هنگام عذر، همسر خویش را طلاق دهند.

در دیانت مسیح - برای هیچ یک از زن و مرد، حق طلاق وجود ندارد و پیوند زناشویی تنها زمانی قابل گسست است که زن مرتکب زنا شده باشد شاید عدم مشروعیت طلاق در آیین مسیحیت بدین علت باشد که زن و مرد به حضرت مسیح - علیه السلام - اقتدا نکرده و با انعقاد پیمان زناشویی، جرم بزرگی را مرتکب شده اند؛ بنابراین، لازم است به پای این عمل ناروا بسوزند و با این بندی که خود بر خویشان نهاده اند، عذاب شوند در نتیجه این دیدگاه، پیوند زناشویی، عملی است نامقدس، و تقدس در رهبانیت است و عدم مشروعیت طلاق برای مجازات و مکافات است؛ نه برای حفظ خانواده.

طرح مسأله: (واگذاری حق طلاق به مردان در شرایط طبیعی)

بدیهی است که اسلام طلاق را به عنوان یک نیاز و ضرورت، به رسمیت شناخته و آن را در شرایط طبیعی از حقوق مردان دانسته است؛ لذا همواره این سؤال مطرح می شود که فلسفه واگذاری حق طلاق به مردان چیست؟ و آیا اعطاء اختیار طلاق به خصوص مردان، نوعی تبعیض و بی عدالتی و بی اعتنائی به حقوق زنان و ظلم در حق آنان نبوده و زمینه ساز سلطه بی چون و

چرای مردان بر زنان نیست؟ و به راستی! این حکم با عدالت که اساس تمامی تعالیم آسمانی اسلام است، چگونه همخوانی دارد؟ اینها و دیگر سؤالات و شبهاتی که در پیرامون موضوع واگذاری حق طلاق به مردان در شرایط طبیعی مطرح است، نگارنده را بر آن داشت تا در حد گنجایش این نوشتار به سؤالات فوق پاسخ دهد.

فلسفه های واگذاری حق طلاق به مردان

۱- اعطاء حق طلاق به مردان، راهکاری در راستای حمایت از خانواده:

نگارنده را اعتقاد بر آن است که اعطاء حق طلاق به مردان در شرایط طبیعی، خود راهکاری در راستای حمایت از خانواده و تأمین مصالح آن است.

توضیح اینکه: پس از به رسمیت شناخته شدن طلاق در شریعت اسلام بر مبنای عقل و فطرت، در مورد اینکه طلاق از اختیارات کدامیک از طرفین ازدواج - یعنی زن و شوهر- باشد، سه احتمال قابل تصور است.

احتمال اول آن است که طلاق را از حقوق هر یک از زنان و مردان بدانیم؛ بدین بیان که هریک از زن و مرد هر موقعی که بخواهند بتوانند پیوند مقدس ازدواج را بگسلند و از یکدیگر جدا شوند. به نظر می رسد اعطاء اختیار طلاق به هر یک از زن و مرد

اولاً سستی بنیان خانواده را در پی دارد و بدیهی است که سستی بنیان خانواده که اصلی ترین و زیربنایی ترین و مهمترین نهاد اجتماعی است، هرگز به مصلحت یک خانواده و اعضای آن نمی باشد. و ثانیاً با توجه به قوت عواطف و احساسات در زنان به عنوان شرط ضروری بقاء خانواده و تربیت فرزندان، اعطاء حق طلاق به هریک از زن و مرد باعث افزایش آمار طلاق در جامعه خواهد بود؛ بدیهی است افزایش آمار طلاق در یک جامعه، صرفنظر از اینکه تمامی افراد جامعه را متضرر می سازد، آثار منفی بیشتری را بر زنان - به لحاظ آسیب پذیری بیشتر آنان در مقایسه با مردان- وارد می سازد.

و ثالثاً: با توجه به دلایلی که در ادامه این نوشتار بدان اشاره خواهد شد، مسلم است که تساوی مردان و زنان در استفاده از حق طلاق علیرغم حقوق فراوانی که برای زنان علیه مردان ثابت است، نه تنها عدالت محسوب نمی شود، بلکه ظلم بزرگی در حق مردان خواهد بود. پس این احتمال که بگوییم طلاق از حقوق مساوی هر یک از زن و مرد باشد، نه تنها در راستای صیانت از حقوق خانواده و تأمین مصالح آن نمی باشد، بلکه برخلاف عدالت نیز خواهد بود.

احتمال دوم آن است که بگوییم طلاق در شرایط طبیعی از حقوق اختصاصی زنان باشد. یقیناً این احتمال نیز به لحاظ قوت عواطف و احساسات در زنان و نیز وجود حقوق فراوان برای زنان علیه مردان نه به نفع خانواده است و نه بر اساس عدالت.

احتمال سوم آن است که طلاق را در شرایط طبیعی از حقوق مردان بدانیم هرچند که زنان نیز در بعضی از شرایط خاص بتوانند از این حق برخوردار باشند.

ما معتقدیم این راهکار، مناسبترین و منطقی ترین راهکاری است که می تواند ضمن تأمین حقوق طرفین و دیگر اعضای خانواده و در پی داشتن مصالح آحاد جامعه، مقرون به عدالت باشد؛ لذا

اسلام این راهکار را به رسمیت شناخته است. این است که در ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی می خوانیم: «مرد می تواند هر وقت که بخواهد زن خود را طلاق دهد». (قانون مدنی، غلامرضا حجتی اشرفی، ص ۱۶۲).

۲- تساوی زن و مرد در حقوق، آری، و تشابه، هرگز!!

توجه به نظام حقوقی اسلام بیانگر آن است که «حق» همواره با «تکلیف» همراه است؛ بدین بیان که اگر در نظام حقوقی اسلام، حقی را برای فردی علیه فردی در نظر گرفته اند، بطور حتم تکلیفی را نیز بر او به نفع طرف مقابل بار نموده اند. به عنوان مثال: در ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی می خوانیم «در روابط زوجین ریاست خانواده از خصایص شوهر است» هر چند که در این ماده به ظاهر حقی را برای مردان در نظر گرفته اند، لکن در حقیقت می توان گفت تکلیفی را بر عهده مردان نهاده اند؛ با این حال، در مقابل این حق، بلافاصله در ماده ۱۱۰۶ قانون مدنی آمده است که: «در عقد دائم نفقه زن به عهده شوهر است» و در ماده ۱۱۰۷ نیز شوهر را نه تنها به تأمین نفقه زن مکلف نموده اند، بلکه گرفتن خدمتکار برای او را نیز در صورت لزوم بر مردان واجب نموده و می گوید: «نفقه، عبارت است از مسکن و البسه و غذا و اثاث البیت که بطور متعارف با وضعیت زن متناسب باشد و خادم در صورت عادت زن به داشتن خادم، یا احتیاج او به واسطه مرض یا نقصان اعضاء». و یا به عنوان مثال اگر در نظام حقوقی اسلام آمده است که تعیین مهریه در ازدواج به نفع زنان ضروری است، در نقطه مقابل نیز می بایست که حق طلاق برای مردان در نظر گرفته شود. علاوه بر این، به دور از انصاف است که حق طلاق را برای زن بطور یکطرفه در نظر بگیریم با اینکه در طلاق تکالیف متعددی بر دوش مرد نهاده شد، چون مرد مکلف است هنگام طلاق مهریه زن را بپردازد و در زمان عده نیز مسکن او را تأمین و نفقه او را در زمان عده و حتی نفقه فرزندان او را تا زمان رشد و نیز مزد حضانت کودکان را به زن بپردازد.

با این بیان، هرچند که نوع حقوق زنان و مردان با هم متفاوت است، لکن زن و مرد از حقوق مساوی و نه مشابه برخوردارند و این امر؛ یعنی در نظر گرفتن حقوق مساوی نه مشابه، از امتیازات حقوق زن در اسلام است و اشتباه بزرگ بعضی از مدعیان دفاع از حقوق زن، در آن است که تحقق عدالت و رفع تبعیض علیه بانوان را با در نظر گرفتن حقوق مشابه جستجو می کنند و حال آنکه در نظر گرفتن حقوق مشابه برای زنان و مردان بدون توجه به تفاوت روحیات و ویژگیها و استعدادها و توانمندیهای جسمی و روحی و عاطفی آنان با یکدیگر، نه تنها دفاع از حقوق زنان محسوب نمی شود، بلکه وظایف و تکالیفی را بر زنان تحمیل می کند که با روحیات و ویژگیها و توانمندیهای آنان در تعارض آشکار قرار دارد.

۳- سوء استفاده از قانون، دلیل نادرستی آن قانون نخواهد بود:

هر چند که بعضی از مردان از حق طلاقی که در شرایط طبیعی به آنان واگذار شده است، سوء استفاده نموده و صرفاً به منظور تنوع طلبی و دستیابی به لذت جنسی و بدون داشتن عذری موجه اقدام به طلاق زن خویش می نمایند، لکن سوء استفاده از یک قانون توسط بعضی از فرصت طلبان، دلیل نادرستی آن قانون نخواهد بود. به دیگر سخن؛ واگذاری حق طلاق در شرایط طبیعی به

مردان، منطقی ترین راهکاری است که دین برای گسست پیوند زناشویی در ازدواج های دائم و در وقت ضرورت ارائه نمود؛ هر چند که گاهی بعضی از مردان از این حکم مترقی اسلام سوء استفاده نموده و بدون داشتن عذری موجه به طلاق همسرشان می پردازند و بدیهی است که عملکرد این افراد نه تنها مورد قبول دین اسلام نمی باشد، بلکه این افراد بر اساس روایات، از جمله روایتی که پیشتر گفته شد، مشمول لعنت الهی می باشند.

۴- تساوی زن و مرد در فسخ پیوند ازدواج:

هرچند که حق طلاق در شرایط طبیعی به مردان واگذار شد، لکن حق فسخ ازدواج که راهکار دیگری است که دین اسلام برای گسست پیوند ازدواج ارائه نمود، به مردان اختصاص نداشته و زنان در این جهت همچون مردان از حقوق یکسان برخوردارند؛ لذا در ماده ۱۱۲۰ قانون مدنی می خوانیم: «عیوب ذیل در مرد که مانع از ایفاء وظیفه زناشویی باشد، موجب حق فسخ برای زن خواهد بود:

۱- عنین به شرطی که بعد از گذشت یکسال از تاریخ رجوع زن به حاکم رفع نشود.

۲- خصاء

۳- مقطوع بودن آلت تناسلی

در ماده ۱۱۲۵ همان قانون نیز می خوانیم: «جنون و عنین در مرد هرگاه بعد از عقد هم حادث شود، موجب حق فسخ برای زن خواهد بود».

در ماده ۱۱۲۸ نیز آمده است که: «هرگاه در یکی از طرفین صفت خاصی شرط شده و بعد از عقد معلوم شود که طرف مذکور فاقد وصف مقصود بود، برای طرف مقابل حق فسخ خواهد بود، خواه وصف مذکور در عقد تصریح شده یا عقد متبانیاً بر آن واقع شده باشد»

جالب است که بدانیم براساس ماده ۱۱۳۲ قانون مدنی، «در فسخ نکاح رعایت ترتیبی که برای طلاق مقرر است، شرط نیست»؛ بنابراین، در فسخ، حضور دو شاهد عادل مرد و یا بودن زن در طهر- پاکي- غیر موقه شرط نمی باشد و حق فسخ بر خلاف طلاق که مخصوص عقد ازدواج دائم است، در هر یک از ازدواجهای دائم و موقت و برای هر یک از طرفین - زن و مرد- ثابت می باشد. بدیهی است که وجود حق فسخ برای زنان راهکار مناسبی است که در جهت دفاع از حقوق زنان و به منظور پیشگیری از تزییع حقوق آنان از طریق دین اسلام ارائه شده و زن نیز می تواند در وقت ضرورت با استفاده از این حق، از تزییع حقوق خود پیشگیری و از حقوق مسلم خویش دفاع کند؛ با این بیان، نباید این چنین تصور شود که حق گسست پیوند زناشویی، از حقوق انحصاری مردان می باشد.

۵- مشروعیت اخذ وکالت برای زن جهت اجرای طلاق از طریق

شرایط ضمن عقد:

هر چند که حق طلاق به مرد واگذار شده است، لکن زن می تواند در ضمن عقد ازدواج شرایطی را بیان کند که در صورت تحقق آن شرایط، زن به عنوان وکیل مرد و با داشتن حق توکیل به غیر بتواند خود را مطلقه کند. جواز اخذ وکالت بلاعزل برای زن از مرد جهت اجرای طلاق در شرایط

خاص می تواند بسیاری از دغدغه های زنان را مرتفع ساخته و از تضييع حقوق آنان جلوگیری و پیشگیری نماید؛ لذا در ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی می خوانیم: «طرفین عقد ازدواج می توانند هر شرطی را که مخالف با مقتضای عقد مزبور نباشد، در ضمن ازدواج یا عقد لازم دیگر بنمایند مثل اینکه شرط شود هرگاه شوهر زن دیگر بگیرد یا در مدت معینی غایب شود یا ترک انفاق کند یا بر علیه حیات زن سوء قصد کند یا سوء رفتاری نماید که زندگانی آنان با یکدیگر غیر قابل تحمل شود، زن وکیل و وکیل در توکیل باشد که پس از اثبات تحقق شرط در محکمه و صدور حکم نهایی خود را مطلقه سازد». جالب است که بدانیم مواردی که در ماده مذکور آمده است، صرفاً جنبه مثالی داشته و زن می تواند در ضمن عقد ازدواج هر چیزی را که مخالف مقتضای عقد نباشد، شرط کند تا در صورت تحقق آن شرایط با استفاده از حق وکالت، هر چند بدون رضایت مرد، خود را مطلقه کند و موارد دوازده گانه ای که در عقد نامه های رائج کشور قید شده و غالباً در ضمن عقد به امضای طرفین می رسد، گویای این حقیقت بوده و حتی زن می تواند علاوه بر این موارد دوازده گانه، موارد دیگری را نیز در ضمن عقد ازدواج شرط کند تا در صورت تحقق آنها بتواند خود را مطلقه نماید.

یاد آوری این نکته ضروری است که بر اساس روایات زن نمی تواند در عقد ازدواج، حق طلاق را بطور کلی از مرد گرفته و برای خود منظور سازد؛ لذا امام صادق-ع- در مورد مردی که با زنی ازدواج کرد و مهریه ای را برای مرد در نظر گرفته و با او شرط نمود که اختیار همبستر شدن و طلاق در دست زن باشد، فرمود: «خالف السنه و ولی الحق من لیس اهله، وقضى ان على الرجل الصداق و ان بیده الجماع و الطلاق و تلك السنه = یعنی مخالف سنت عمل کرد و حق در اختیار غیر اهلس قرار گرفت و امام قضاوت کرد که مهریه بر مرد بوده و اختیار طلاق و جماع نیز در دست او می باشد، و این سنت است» (وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۴۰، باب ۴۲، ح ۱).
قابل ذکر است آنچه که در این روایت نفی شده است، اشتراط واگذاری حق طلاق بطور کلی به زنان در زمان عقد ازدواج است، نه جواز اخذ وکالت از مرد برای زن در شرایطی خاص برای اجرای صیغه طلاق.

۶- حق طلاق برای زن از طریق مراجعه به محاکم قضایی در شرایط خاص و اضطراری:
علاوه بر حق فسخ و حق طلاق که از طریق شرایط ضمن عقد برای زنان وجود دارد، مواردی نیز هست که زن می تواند از طریق مراجعه به محاکم قضایی شوهر را ملزم به طلاق نماید و اگر هم شوهر علیرغم صدور حکم از طریق محاکم قضایی، از دادن طلاق امتناع بورزد، دادگاه رأساً به عنوان «ولی ممتنع» با حضور در محضر نسبت به مطلقه نمودن زن اقدام می نماید.
برخی از مواردی که زن می تواند از طریق مراجعه به محاکم قضایی، شوهر را ملزم به طلاق نماید، به شرح زیر می باشد:

الف: استنکاف شوهر از پرداخت نفقه زن:

در ماده ۱۱۱۱ قانون مدنی می خوانیم: «زن می تواند در صورت استنکاف شوهر از دادن نفقه به محکمه رجوع کند؛ در این صورت محکمه میزان نفقه را معین و شوهر را به دادن آن محکوم خواهد

کرد».

در ماده ۱۱۱۲ در ادامه ماده قبل می خوانیم: «اگر اجرای حکم مذکور در ماده قبل ممکن نباشد، مطابق ماده ۱۱۲۹ رفتار خواهد شد» و در ماده ۱۱۲۹ آمده است که: «در صورت استنکاف شوهر از دادن نفقه و عدم امکان اجرای حکم محکمه و الزام او به دادن نفقه، زن می تواند برای طلاق به حاکم رجوع کند و حاکم شوهر او را اجبار به طلاق می نماید...».

ب: عجز شوهر از پرداخت نفقه زن:

در صورتی که شوهر از پرداخت نفقه زن عاجز باشد نیز زن می تواند به محکمه مراجعه و دادگاه شوهر او را به طلاق او ملزم نماید. لذا در ذیل ماده ۱۱۲۹ قانون مدنی آمده است که: «همچنین است در صورت عجز شوهر از دادن نفقه».

ج: عسر و حرج:

از دیگر مواردی که زن می تواند از طریق مراجعه به محاکم قضایی نسبت به الزام شوهر به طلاق اقدام نماید، مواردی است که دوام زوجیت زن و مرد باعث قرار گرفتن زن در عسر و حرج باشد، لذا در ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی می خوانیم: «در مورد زیر زن می تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق نماید؛ در صورتیکه برای محکمه ثابت شود که دوام زوجیت باعث عسر و حرج است، دادگاه می تواند برای جلوگیری از ضرر و حرج، زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورت میسر نشدن به اذن حاکم شرع طلاق داده می شود». و حقوقدانان می گویند واژه «می تواند» در ماده قبل، از باب تکلیف است، نه از باب «تخیر»؛ یعنی دادگاه مکلف است زوج- شوهر- را به طلاق مجبور و یا رسماً نسبت به طلاق زن اقدام نماید.

جالب است که بدانیم در ماده مذکور، مصادیق عسر و حرج احصاء نشده و عسر و حرج نیز مفهومی عرفی و نسبی است و این عنوان، از کلیت برخوردار بوده و تشخیص مصادیق آن با نظر حاکم شرع می باشد و مسلماً بدرفتاری شوهر با زن از مصادیق بارز عسر و حرج به شمار می رود. کلیت این عنوان و عدم وجود محدودیت در مصادیق عسر و حرج، راهکار بسیار مناسبی که از تضییع حقوق زنان جلوگیری می نماید و باعث می شود که هیچگاه مردان نتوانند از حق طلاق که در شرایط طبیعی به آنان واگذار شده است، استفاده ابزاری نموده و آن را زمینه ای برای اعمال فشار و سلطه بی چون و چرا بر زنان بسازند.

د: مفقود الاثر شدن شوهر:

از مفهوم ماده ۱۱۵۶ قانون مدنی نیز به دست می آید که زنی که شوهر او غایب مفقود الاثر باشد، حاکم می تواند زن را طلاق دهد، لذا زن از تاریخ طلاق باید عده وفات را نگاهدارد.

نتیجه گیری:

در این نوشتار ثابت شد که:

- ۱- زنان در کرامت ذاتی و اکتسابی همتا و همپای مردان می باشند.
- ۲- ازدواج یک نیاز، و طلاق، یک ضرورت است.
- ۳- طلاق ویرانگر خانه ها و منفورترین حلالها است، لذا اسلام با ارائه راهکارهای مناسب برای

قبل و حین وقوع طلاق از وقوع آن پیشگیری و یا آن را محدود نموده و با ارائه راهکارهای مناسب دیگر برای پس از وقوع طلاق، سعی در انصراف شوهر از طلاق زن دارد.

۴- زنان از حقوق مساوی- و البته نه مشابه- با حقوق مردان برخوردارند.

۵- اعطاء حق طلاق به مردان در شرایط طبیعی، منطقی ترین راهکاری است که در نظام حقوقی اسلام و در راستای تحقق عدالت ارائه شده است و این امر منافاتی با در نظر گرفتن حق طلاق برای زنان در شرایط خاص و اضطراری ندارد و نیز ثابت شد که زنان همچون مردان در مواردی خاص حق فسخ ازدواج را داشته و یا می توانند از طریق شرایط ضمن عقد، وکالت در طلاق را از مردان برای خود دریافت نمایند و دادگاه نیز می تواند در موارد عسر و حرج، استنکاف یا عجز شوهر از پرداخت نفقه زن و نیز در صورت مفقود الاثر شدن مرد، شوهر را ملزم به طلاق نموده و یا رأساً نسبت به مطلقه نمودن زن اقدام نماید.

منابع :

- ۱- قرآن مجید، با ترجمه الهی قمشه ای
- ۲- آنماری، شمیل، (۱۳۷۹هش)، زن در عرفان و تصوف اسلامی، با ترجمه فریده مهدوی دامغانی، تهران، مؤسسه نشر تیر.
- ۳- پاینده، ابوالقاسم، (۱۳۶۱هش) نهج الفصاحه، تهران، سازمان انتشارات جاویدان.
- ۴- حرّ عاملی، محمدبن حسن، (۱۴۰۱ه.ق)، وسایل الشیعه الی تحصیل مسایل الشریعه، ج ۱۵، تهران، مکتب الاسلامیه.
- ۵- حجتی اشرفی، غلامرضا، (۱۳۷۰هش)، مجموعه قوانین اساسی- مدنی، تهران، انتشارات گنج دانش.
- ۶- صدوق، ابی جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، (۱۳۹۰هق)، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- ۷- قرشی، سید علی اکبر، (۱۳۵۳هش)، قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- ۸- کلینی، ابی جعفر محمد بن یعقوب، (۱۳۶۲هش)، الفروع من الکافی، ج ۶، دارالکتب الاسلامیه.
- ۹- مجلسی (علامه)، محمدباقر، (۱۴۰۳هق)، بحار الانوار، ج ۱۰ و ۱۰۱، بیروت، لبنان، مؤسسه الوفاء.
- ۱۰- مکارم شیرازی، ناصر و جمعی از همکاران، (۱۳۷۲هش)، تفسیر نمونه، ج ۲۴، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- ۱۱- میر خلیلی، دکتر سید احمد، (۱۳۷۸هش)، زن در حقوق خانواده، مجله کتاب نقد، شماره ۱۲.